

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

دلیل دوم قائلین احتیاط

قائلین احتیاط در دلیل دوم مسئله را متمرکز کردند روی تحصیل غرض و تحصیل ملاک. دلیل را توضیح دادیم و دو جوابی که مرحوم شیخ دادند را بیان کردیم، بحث رسید به اشکالات مرحوم آخوند بر مرحوم شیخ.

اشکالات مرحوم آخوند بر شیخ انصاری

مرحوم آخوند در کفایه پنج اشکال بر مرحوم شیخ دارند؛ نخست: اشکال اول این است که در این دوران بین اقل و اکثر ارتباطی يك امری مفروض و روشن است، و آن امکان الاحتیاط است، یعنی چه برائتی‌ها و چه احتیاطی‌ها (هر دو) اصل امکان احتیاط در دوران بین اقل و اکثر ارتباطی را قبول دارند. یعنی همانطوری که در دوران بین متباینین امکان احتیاط است، در اینجا هم امکان احتیاط هست. بعد مرحوم آخوند می‌فرماید ما اگر بخواهیم معرفة الأجزاء را تفصیلاً معتبر بدانیم و قصد وجه را در اجزاء معتبر بدانیم دیگر امکان احتیاط وجود نخواهد داشت، چراکه اگر ما بخواهیم قصد وجه را در خود اجزاء معتبر بدانیم اینجا نمی‌دانیم آیا این جزء دهم به عنوان جزء واجب هست یا خیر؟ امر آن برای ما مردد بین الوجوب و عدم الوجوب است، از این رو نمی‌توانیم خود آن جزء را به قصد الوجوب اتیان کنیم! این جواب اول آخوند است.

به نظر می‌رسد که این جواب اول آخوند در حقیقت روحش به خود کلام شیخ برمی‌گردد. یعنی یا باید بگوئیم این مصادرةً إلی المطلوب شد و یا باید بگوئیم همان کلام شیخ شد، فرقی با کلام شیخ نکرد. مرحوم شیخ هم فرمود ما اگر بخواهیم غرض را محقق کنیم، تحقق غرض و ایجاد غرض در جایی است که امکان داشته باشد و در اینجا چون قصد وجه در عبادات معتبر است امکان ندارد، یعنی خود شیخ هم قبول دارد که ما اگر قصد وجه را معتبر بدانیم، يك. و بعد قصد وجه را در اجزاء معتبر بدانیم، دو. الآن این جزء زائد به عنوان اکثر را نمی‌توانیم به قصد وجه بیاوریم برای اینکه قصد وجه در جایی است که انسان بداند این واجب است و الآن فرض ما این است که این جزء دهم برای ما مشکوک است، لذا به نظر می‌رسد که این جواب اول عین کلام شیخ است و منتهی مرحوم آخوند می‌خواهند بگویند چون این طرف مسلم است. این طرف مسلم است که در دوران بین اقل و اکثر ارتباطی همه امکان احتیاط را قبول دارند، پس ما از این کشف کنیم که در خود واجب در اجزاءش معرفت تفصیلی و قصد وجه لازم نیست.

دوم: مرحوم آخوند در جواب دوم می‌فرمایند کسانی که قصد وجه را معتبر می‌دانند در خود واجبات استقلالیه معتبر می‌دانند. اما در اجزاء (یعنی در واجبات ضمیمه) آنها هم قائل نیستند، آنهایی که مثل مرحوم علامه حلی قصد وجه را معتبر می‌دانند هیچ وقت نمی‌گویند در هر جزئی از اجزاء شما باید به قصد وجوب بیاورید، می‌گویند این مجموع را و این مرکب را به قصد وجوب بیاورید. حالا می‌شود يك مرکبی را انسان به قصد وجوب بیاورد در حالی که نداند این جزء زائد واجب است یا واجب نیست!

اگر ما بگوئیم قصد الوجوب في كل جزء من الأجزاء این معتبر است اینجا در این اکثر و در این جزء دهم امکان ندارد، اما اگر گفتیم آنهایی هم که قصد وجه را معتبر می‌دانند در مجموع واجب، یعنی در واجب استقلال معتبر می‌دانند، اما در اجزاء و در واجبات ضمنیه کسی معتبر نمی‌داند، آن وقت شخص می‌تواند حتی اکثر را هم بیاورد، یعنی نماز ده جزئی را بیاورد، جزء دهم را با اینکه نمی‌داند واجب است یا نه بیاورد اما مجموع را به قصد الوجوب بیاورد، این منافاتی ندارد.

سوم: در جواب سوم مرحوم آخوند اصلاً ریشه‌ی این مطلب را می‌زنند و می‌فرمایند ما از نظر کبری لزوم قصد وجه را قبول نداریم، نه در خود اجزاء و نه در مرکب! نه در اجزاء و نه در واجب، ما دلیلی بر اعتبار قصد وجه نداریم.

چهارم: می‌فرمایند این بیان و این جوابی که شما (مرحوم شیخ انصاری) دادید فقط در تعبدیات به درد می‌خورد، چون در تعبدیات است که مسئله قصد وجه مطرح می‌شود اما در دوران بین اقل و اکثر ارتباطی در توسلّیات که این هم در داخل محل نزاع است فایده ندارد، یعنی کسی قصد وجه را در توسلّیات معتبر نمی‌داند و این بیان شما که می‌فرمایید امکان تحصیل غرض نیست، این فقط در تعبدیات است که قصد وجه در آن معتبر است و بدون قصد وجه آن ملاک محقق نمی‌شود، اما در توسلّیات معنا ندارد، این هم جواب چهارم.

پنجم: در جواب پنجم می‌فرمایند حالا اگر يك کسی آمد قصد وجه را معتبر دانست و گفت با مسئله‌ی تردید و احتمال منافات دارد، یعنی گفت جایی که آدم نمی‌داند واجب است یا واجب نیست، نمی‌تواند قصد وجه کند، آخوند می‌فرماید جایی که امکان تحقق شرط وجود ندارد مشروط ساقط می‌شود و حتی اقل را هم نباید بیاوریم، اگر ما بگوئیم که قصد وجه معتبر، حالا یا در اجزاء معتبر است یا در مجموع معتبر است، و تردید و احتمال در این جزء زائد منافات با قصد وجه نسبت به مرکب داشته باشد، بگوئیم اگر بخواهید مرکبی را به عنوان الوجوب بیاورید با اینکه یکی از اجزاءش نمی‌دانید واجب است یا واجب نیست منافات دارد، آخوند می‌فرماید پس اگر قصد وجه معتبر است به عنوان یکی از شرایط، اقل که به عنوان واجب معلوم است برای شما اصلاً اتیانش واجب نیست برای اینکه شما الآن نمی‌دانید اقل واجب است یا اکثر، نه نسبت به اقل می‌توانید قصد الوجوب کنید، چون احتمال می‌دهید اکثر واجب باشد، نه نسبت به اکثر می‌توانید قصد الوجوب کنید چون احتمال می‌دهید این جزء زائد واجب باشد، پس اساساً اینجایی که امکان تحقق شرط نیست مشروط هم ساقط می‌شود، یعنی دیگر آوردن اقل هم واجب نیست!

آخوند در جواب پنجم به شیخ می‌فرماید شما يك راهی را دارید طی می‌کنید که مستلزم این است که اساساً آوردن اقل هم دیگر واجب نباشد، چون المشروط ینتفی بانتفاء شرطه، این جوابهای آخوند را غالباً هم قبول کردند، بالخصوص مرحوم آقای خوئی در کتاب مصباح الاصول، اکثر جوابهایی که از اصل این دلیل دادند همین جوابهایی است که از قول مرحوم آخوند ذکر کردند و حالا نیازی نیست که خیلی به آن بپردازیم، چون اصل کلام مرحوم شیخ در اینجا مبتنی بر اعتبار قصد وجه است و قصد وجه را امروزه محققین اگر نگوئیم تمام، اما قریب به اتفاق منتفی می‌دانند، اینکه شیخ در جواب دوم فرمود امکان تحصیل غرض نیست، برای اینکه امکان قصد وجه نیست این جواب شیخ مبتنی بر این کبراست که ما قصد وجه را معتبر بدانیم در حالی که اصلاً محققین دیگر قصد وجه را معتبر نمی‌دانند. لازم نیست بگوئیم اصلی صلاة واجبة یا لوجوبها، قصد وجه را معتبر نمی‌دانند، لذا لازم نیست خیلی حول این مطلب بحث کنیم.

آنچه که مهم است اصل این دلیل است و دیروز عرض کردم آن دسته از قائلین احتیاط که به این دلیل تمسک می‌کنند می‌گویند ما دیگر کاری به علم اجمالی و انحلال علم اجمالی نداریم ولو داخل پرائز عرض کنم بعداً کلامی را از مرحوم محقق اصفهانی نقل می‌کنیم که اظهار می‌دارد: «علي أي حال این دلیل دوم هم مبتنی است بر اینکه شما دلیل اول را - یعنی عدم انحلال را - بپذیرید». در این دلیل دوم احتیاطی‌ها می‌گویند در اوامر و نواهی، در واجبات و محرّمات يك ملاکاتی وجود دارد و مکلف باید آن ملاکات را تحصیل کند. اگر شارع هم آمده امر به صلاة کرده برای این است که این عنوان صلاة محصل آن ملاک است و الا خود عنوان صلاة مطلوبیت اولیه ندارد. آنچه که مأمور به واقعی است ملاک است، آن وقت مستدل می‌گوید ما بدون آوردن

سوره نمی‌دانیم آن ملاک واقع شده یا نه؟ برای اینکه یقین پیدا کنیم که ملاک مورد نظر شارع محقق شده هیچ راهی نداریم الا اینکه اکثر را اتیان کنیم.

جواب شیخ را گفتیم و اشکالاتی که مرحوم آخوند بر شیخ کرده را بررسی کردیم، اما این خیلی چیزی به دست ما نداد، مرحوم شیخ در جواب اول فرمود این روی مبنای عدلیه است، نه روی مبنای اشاعره، گفتیم بالأخره عدلیه هم می‌خواهند همین حرف را بزنند، عدلیه که کاری به مبنای اشاعره ندارند، جواب دوم هم روی مسئله‌ای اعتبار قصد وجه بود، پس فرمایش شیخ نتوانست مشکل را حل کند. اینجا يك تحقیقی را مرحوم محقق نائینی اعلی الله مقامه الشریف دارند و آن تحقیق این است: البته این را عرض کنم که ظاهر کلام آخوند در کفایه این است که آخوند هم این دو دلیل را پذیرفته و این دو جوابی که مرحوم شیخ از این دلیل داده وقتی آخوند رد می‌کند خودش هم نیامده جواب بدهد، یعنی نتیجه این می‌شود در اقل و اکثر ارتباطی مرحوم آخوند در کفایه هم دلیل اول را پذیرفته و هم دلیل دوم را.

پاسخ محقق نائینی به استدلال قائلین احتیاط

نائینی می‌فرماید ما دو جور غرض داریم؛ که اساساً آیا در شریعت مکلف باید به دنبال این باشد که چه چیزی امر و چه چیزی نهی شده، یا باید به دنبال اغراض شارع باشد. این بحث خیلی مخصوصاً در مباحث جدیدی که امروز داریم، مباحث مستحدثه است، ما اصلاً کاری به غرض و ملاک نداریم! یا اینکه نه آنچه که مهم است تحصیل ملاکات و تحصیل اغراض است، لذا بحث مهمی است، تا ببینیم ان شاء الله به کجا می‌رسیم.

مرحوم محقق نائینی در جلد چهارم فوائد الاصول می‌فرماید ما دو جور غرض داریم؛ يك: آن غرضی که به منزله‌ی معلول نسبت به علت تامه است، نسبت غرض به آن فعلی که متعلق امر واقع شده به منزله‌ی المعلول إلی علتها التامة است، مثال می‌زنند می‌فرمایند اگر مولا امر به بریدن اوداج اربعه کرده، اوداج اربعه علت تامه است للقتل، قتل می‌شود غرض، غرضی است که نسبتش به اوداج اربعه نسبة المعلول إلی علتها التامة است، یعنی اگر علت تامه بیايد قتل هم می‌آید.

دو: نوع دوم غرضی است که نسبتش به فعل مأمور به نسبت معلول به علل اعدادیه است، علل ناقصه. حالا اینجا تعبیر از ناقصه را تعبیر کردند به علل اعدادیه، آنکه معدّ است. می‌فرماید فرق بین این دو غرض این است که در قسم اول چون خود آن فعل مأمور به علت تامه است برای غرض، تا آن فعل انجام بشود آن غرض محقق می‌شود. برای تحقق غرض دیگر نیاز به يك واسطه‌ای که خارج از قدرت مکلف باشد نیست، تا آن فعل مأمور به انجام شد غرض محقق می‌شود. اما در قسم دوم می‌فرمایند غرض به خودی خود بر فعل مأمور به مترتب نمی‌شود، چون فعل مأمور به را می‌گوئیم از قبیل علل معدّه و اعدادیه است، یعنی برای تحقق غرض غیر از این علل اعدادیه يك اموری که خارجاً عن قدرة المكلف، آن هم باید واسطه شود. مثال می‌زنند: می‌فرمایند اگر غرض شارع این باشد که از سنبله گندم به وجود بیايد، می‌آید امر به زرع و سقي می‌کند، زرع و سقي از علل اعدادیه است یعنی زارع باید زرعش را داشته باشد و به این زراعتش آب بدهد اما مسئله‌ی نور خورشید، مسئله‌ی وزیدن ریح باید باشد تا این سنبله به وجود بیايد و این امور اموری است که خارج از قدرت مکلف است. نائینی می‌فرماید «لو علمنا أنّ الغرض من الأول» اگر در يك جایی ما فهمیدیم غرض مولا از نوع اول است، یعنی غرض معلول برای آن فعل مأمور به است و فعل مأمور به علت تامه برای اوست. اینجا این گونه اغراض تحصیل واجب است و بعد می‌فرمایند اگر ما فهمیدیم غرض از نوع اول است و تحصیل واجب است فرقی نمی‌کند که در مقام اثبات امر به فعل تعلق پیدا کرده باشد یا به غرض!

می‌فرمایند اگر يك اقل و اکثر ارتباطی داشتیم که این چنین بود، یعنی غرض از نوع معلول نسبت به علت تامه بود، یعنی آن فعل مأمور به علت تامه‌ی برای او باشد، اینجا باید احتیاط کرد و تحصیل غرض کرد، اما لو علمنا که غرض از نوع دوم است، اگر ما فهمیدیم که این غرض غیر از این فعل مأمور بهی است که مکلف انجام می‌دهد باید يك علل دیگری هم باشد تا آن غرض محقق شود که فرض این است که این علل الآن از قدرت مکلف خارج است. نائینی می‌فرماید چنین غرضی نمی‌تواند متعلق تکلیف باشد برای اینکه تحصیل مقدور نیست، برای اینکه عللش در اختیار این مکلف تماماً نیست، يك علل دیگری هم دارد خارج از قدرت مکلف. می‌فرمایند اگر به حسب ظاهر هم در چنین مواردی غرض متعلق تکلیف واقع شود باز تحصیل غرض در

اینجا لازم نیست.

فرض دیگر این است که اگر شك كنيم، نائيني فرض شكش را هم بيان فرموده، حالا اگر شك كنيم يك غرضي از نوع اول است يا نوع دوم، يكي غرضي است که نسبتش به فعل مأمور به معلول به علت تامه است، يا اینکه نه! معلول نسبت به علل اعدادیه است. نائيني مي‌فرماید باید برويم ظاهر آن امري که در شريعت وارد شده را ببينيم، مي‌فرماید در شريعت گاهي اوامر به خود اغراض متعلق شده، برای مثال این امر که می‌گوید: «إن كنتم جنباً فطهروه» نفرموده إن كنتم جنباً فاغتسلوه! يعني غرض از غسل که عبارت از طهارت باشد را متعلق براي تکليف قرار داده. مي‌فرماید در چنین مواردی که در شريعت خود آن غرض متعلق براي تکليف قرار گرفته، ما مي‌گوئيم تحصيلش واجب است. حالا اگر کسی در غسل شك کرد ترتيب معتبر است يا نه؟ نمی‌دانيم آیا بدون رعایت ترتيب غرض مولا که عبارت از طهارت باشد محقق می‌شود يا نه؟ می‌فرماید چون شارع امر را روي غرض برده يعني روي طهارت، شما باید هر طور شده طهارت را تحصيل کنید، تحصيلش به این است که اگر احتمال می‌دهيد لزوم ترتيب را، ترتيب هم در آن بياید، اگر احتمال می‌دهيد این جزء را لازم دارد آن را هم برایش بياوريد، يعني در مواردی که نائيني به نحو ضابطه کلي می‌گوید، در مواردی که تکليف به حسب ظاهر لسان دليل به خود غرض تعلق پیدا کرده اینجا تحصيل غرض لازم است و باید احتیاط کرد. اگر در ظاهر دليل شرعي به غرض تعلق پیدا نکرده باشد مثل همین «يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام» «اقيموا الصلاة» «لله علي الناس حج البيت» که ما شاید بتوانيم این را بگوئيم ولو این در کلام مرحوم محقق نائيني نیست، اکثر اوامري که در شريعت وارد شده به همین فعل مأمور به تعلق پیدا کرده لا بالأغراض، مثل فطهروه ما زیاد نداريم.

نائيني مي‌فرماید اگر در ظاهر لسان دليل تکليف متعلق به غرض نشده باشد و متعلق به فعل مأمور به باشد، نشان دهنده این است که غرض براي مکلف غير مقدور است و الا اگر غرض مقدور بود اولي این بود که مولا نسبت به غرض امر را وارد کند، نیامده در صلاة امر را به غرض از نماز وارد کند، نفرموده «يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله» بعد بگوئيم این غرض براي صلاة است، آن ذکر دیگری مرادش است نه ذکر صلاة. نائيني مي‌فرماید در این مواردی که تکليف به حسب لسان دليل شرعي روي عنوان فعل مأمور به مثل صلاة، صوم و حج آمده، اولاً ما کشف از این می‌کنيم که غرض غير مقدور است چون اگر غرض مقدور بود اولي این بود که امر را مثل فطهروا متوجه غرض می‌کرد نه در خود این افعال. بعد تا اینجا که می‌رسند می‌فرمایند در ما نحن فيه، در اقل و اکثر ارتباطی تکليف به چه چیز تعلق پیدا کرده؟ به غرض تعلق پیدا کرده يا عنوان مأمور به؟ به عنوان مأمور به تعلق پیدا کرده، منتهی ما نمی‌دانيم صلّ نه جزء دارد يا ده جزء؟ چون به خود این عنوان تعلق پیدا کرده دیگر تحصيل غرض براي ما واجب نیست. پس ما باید بگوئيم آن مقداری که دليل داریم بر اینکه این عنوان بر آن منطبق است را باید بياوريم، يعني اقل را. آن مقداری که دليل بر انطباقش نداريم لازم نیست، يعني اکثر را. در اکثر شك داریم برائت جاري می‌کنيم و اقل را باید اتیان کنیم.

این يك تحقيقي است که مرحوم نائيني دارند، این هم يكي از ابداعات مرحوم نائيني است که اساساً در کجا، در شريعت، تحصيل غرض لازم است، در کجا لازم نیست؟! حالا مرحوم آقاي خوئي در کتاب مصباح الاصول در همان جلد دوم صفحه 437 به استاد بزرگوارشان مرحوم نائيني اشکال کردند فردا ببينيم که اشکال مرحوم آقاي خوئي چیست و آیا وارد است يا وارد نیست.

و صلي الله علي محمد و اله الطاهرين